

به نام خدا

## روانشناسی اجتماعی

### مفهوم روانشناسی اجتماعی

صاحب‌نظران ، روان شناسی اجتماعی را در حکم تلاشی برای درک و توضیح چگونگی تاثیر حضور واقعی ، خیالی یا ضمنی دیگران بر افکار ، احساسات و رفتار فرد می‌دانند. اصطلاح حضور ضمنی اشاره به فعالیتهای بسیاری دارد که شخص به علت نقش خود در یک ساختار پیچیده و یا به دلیل عضویتش در یک گروه فرهنگی به خصوص ، درگیر آنها می‌شود. ساده ترین تعریف برای روانشناسی اجتماعی این است : **روانشناسی اجتماعی یعنی نفوذی که مردم بر عقاید و رفتار دیگران دارند.** ارسطو نخستین کسی بود که برخی از اصول نفوذ اجتماعی و متقاعد سازی را صورت بندی کرد. روان‌شناسی اجتماعی به محدوده وسیعی از موضوعات اجتماعی، شامل رفتار گروهی، درک اجتماعی، رهبری، رفتار غیرکلامی، هم‌رنگی با جماعت (هم‌نوایی)، پرخاشگری و پیشداوری (تعصب) نظر می‌افکند. باید توجه داشت که روان‌شناسی اجتماعی تنها درباره در نظر گرفتن تاثیرات اجتماعی نیست بلکه درک اجتماعی و تعاملات اجتماعی نیز برای درک رفتار اجتماعی ضرورت دارند.

روانشناسی اجتماعی، اثرات حضور دیگران را بر رفتار فرد یا رفتار خود را تحت تاثیر گروه مورد بررسی و مطالعه قرار می دهد. روشن است که تاثیر دیگران بر فرد مستلزم وجود روابط متقابل بین خود با دیگران است، بنا بر این به یک تعریف دیگر روان شناسی اجتماعی به عنوان علم مطالعه رفتار متقابل بین انسانها یا علم مطالعه تعامل انسانها شناخته می شود .

مفهوم روانشناسی اجتماعی از نظر "گوردون آلپورت"

بر طبق گفته گوردون آلپورت، روان‌شناسی اجتماعی، نظامی است که از روش‌های علمی برای «درک و توضیح چگونگی تأثیرپذیری افکار، احساسات و رفتار افراد از حضور واقعی، تخیلی یا ضمنی انسان‌های دیگر» استفاده می‌کند (۱۹۸۵). به عبارتی روان‌شناسی اجتماعی "آثار حضور دیگران را بر رفتار فرد، یا رفتار فرد را تحت تأثیر گروه، مورد بررسی و مطالعه قرار می‌دهد. روشن است که تأثیر دیگران بر فرد مستلزم وجود روابط متقابل بین فرد با دیگران است. بنابراین "روانشناسی اجتماعی" به عنوان علم مطالعه رفتار متقابل بین انسان‌ها یا علم مطالعهٔ تعامل انسان‌ها شناخته می‌شود.

### تعریف اتوکلاین برگ از روان‌شناسی اجتماعی:

روان‌شناسی اجتماعی علم مطالعه رفتار فرد در وضع گروهی است.

### تفاوت روان‌شناسی اجتماعی با سایر حوزه‌ها و ارتباط آن با سایر علوم

درک تفاوت‌های روان‌شناسی اجتماعی با نظام‌های دیگر اهمیت دارد. روان‌شناسی اجتماعی گاهی با روان‌شناسی شخصیت، خردمندی قومی (flok wisdom) و یا جامعه‌شناسی اشتباه گرفته می‌شود. چه چیزی روان‌شناسی اجتماعی را متمایز می‌سازد؟ برخلاف خردمندی قومی که بر مشاهدات داستان‌گونه (anecdotal- observation) و تعبیرات ذهنی تکیه دارد، روان‌شناسی اجتماعی روش‌های علمی و مطالعات تجربی پدیده‌های اجتماعی را به خدمت می‌گیرد.

روان‌شناسی شخصیت بر روی ویژگی‌ها، خصوصیات و طرز فکر فردی تمرکز دارد در حالی که روان‌شناسی اجتماعی تمرکزش بر وضعیت‌ها و شرایط است. روان‌شناسان اجتماعی به اثراتی که محیط و تعاملات اجتماعی بر روی نگرش‌ها و رفتارها می‌گذارند علاقه‌مندند.

درک تفاوت بین روان‌شناسی اجتماعی و جامعه‌شناسی از اهمیت زیادی برخوردار است. با وجودی که مشابهت‌های زیادی بین این دو وجود دارد، اما جامعه‌شناسی، رفتار اجتماعی و تأثیرات آن را در یک سطح خیلی گسترده‌تر در نظر می‌گیرد. جامعه‌شناسان به نهادها و فرهنگی که بر روان‌شناسی اجتماعی تأثیر می‌گذارد علاقه‌مندند. در حالی که روان‌شناسان بر روی متغیرهای وابسته به موقعیت (متغیرهای موقعیتی) که بر رفتار اجتماعی اثر می‌گذارند تمرکز می‌کنند. با وجودی که روان‌شناسی و جامعه‌شناسی هر دو به مطالعه موضوعات مشابهی می‌پردازند اما آن‌ها به این موضوعات از دیدگاه‌های متفاوتی می‌نگرند.

روان شناسی اجتماعی علاقمند است بداند چگونه هر یک از اعضای جامعه از محرکهای محیط اطراف تاثیر می پذیرد. روانشناسی اجتماعی ارتباط مستقیمی هم با روانشناسی و هم با جامعه شناسی دارد. این رشته تاثیر متقابل فرد با گروه یا جامعه را بررسی می کند. بعبارت دیگر روانشناسی اجتماعی اثری را که جامعه یا گروه بر فرد باقی می گذارد مورد مطالعه قرار می دهد. گاه نیز در مورد بعضی از پدیده های اجتماعی، مرز مشخصی میان روانشناسی اجتماعی و جامعه شناسی دیده نمی شوند ولی بطور خلاصه باید گفت که در ارتباط با گروه اجتماعی، جامعه شناسی اساساً و بالخصوص به رفتار گروه توجه دارد و روانشناسی اجتماعی به رفتار فرد در وضعیت گروهی علاقه نشان می دهد.

از سوی دیگر روان شناسی اجتماعی شاخه ای از روان شناسی عمومی است و هر دو بر یک نکته تاکید دارند؛ طبیعت بشر آن گونه که در شخص نهفته است. از این رو، روان شناسی اجتماعی با روان شناسی عمومی همپوشی دارد، ولی با آن یکی نیست.

### تاریخچه روان شناسی اجتماعی

با وجودی که افلاطون ایده «خودجمعی» را مطرح کرد و مفاهیمی چون تسهیلات اجتماعی در اواخر قرن هجدهم میلادی مطرح گشت اما پس از جنگ جهانی دوم بود که پژوهش ها در زمینه روان شناسی اجتماعی آغاز گشت. وحشتی که از نسل کشی یهودیان (هولوکاست) به وجود آمده بود پژوهشگران را واداشت که به مطالعه تأثیرات اجتماعی، همنوایی و اطاعت بپردازند.

دولت آمریکا نیز علاقه مند شد که مفاهیم روان شناسی اجتماعی را برای تاثیرگذاری بر شهروندان به کار بندد. روان شناسی اجتماعی به رشد خود در طول قرن بیستم ادامه داد و الهام بخش پژوهش هایی گردید که به درک بهتر ما از رفتار و تجربه اجتماعی انجامیده است.

توجه به تاثیر اجتماع بر فرد و تعامل فرد و جامعه موضوعی نیست که بشر صرفاً در قرن بیستم و با ظهور علم روان شناسی جدید به آن عنایت کرده باشد. بسیاری از فلاسفه و حکما از زمانهای بسیار دور موضوعات روان شناسی اجتماعی را به زبان خود و با روشهای مرسوم عصر خویش مورد بحث و بررسی قرار داده اند. از نویسندگان غربی نزدیکترین آنان به عصر ما که در این راه کوشیده اند، نام دانشمندان فرانسوی تارد و لوبون از همه بیشتر دیده می شود.

اینان تحت تاثیر روان شناسی عصر خود به ویژه روان شناسی شارکو، رفتارهای اجتماعی را حاصل تقلید و تلقین دانسته و هر یک از دید خود کیفیت نفوذ اجتماع بر فرد را توضیح داده اند.

این کوششها بالاخره در دهه اول قرن حاضر به نوشتن اولین کتابهای روان شناسی اجتماعی توسط راس و مکدوگال از انگلیس و وونت از آلمان انجامید. از آن تاریخ این دانش اجتماعی به ویژه در امریکا، آهنگ رشد پرشتابی به خود گرفت و از جهات مختلف دستخوش تحول و تکامل شد.

به مرور روشهای دقیق تجربی در تار و پود این علم رسوخ کرد و نیازهای اجتماعی مسیر آن را از بحثهای صرفا نظری به جانب حوزه‌های کاربردی مختلف هدایت کرد. موضوعات اصلی این شاخه در طی صد سالی که از عمر آن می‌گذرد، تفاوت عمده نکرده است و تغییرات مشاهده شده به منظور استوار سازی روشهای تحقیق و گسترش موضوعات قبلی بوده است.

روان شناسی اجتماعی در طول عمر خود گهگاه با بحرانهایی جدی مواجه شده است که حملات پیاپی منتقدان در دهه ۷۰ نمونه‌ای از آن است. در این دوره منتقدان درباره فایده و نیز علمی بودن آن سؤالاتی بنیادین مطرح کردند، اما روان شناسی اجتماعی با درگیر شدن روز افزون در روند حل معضلات اجتماعی به تثبیت موقعیت خود در میان سایر علوم انسانی و اجتماعی پرداخته است.

### موضوعات مورد مطالعه در روان شناسی اجتماعی

مسائلی مثل رقابت در گروه، ستیزه، همکاری، سبقت جویی، رهبری و بطور کلی کنشهای متقابل گروهی از اهم موضوعاتی است که در روانشناسی اجتماعی مورد بررسی واقع می‌گردد، بنابراین می‌توان حیطه تحقیق در روانشناسی اجتماعی را در موارد زیر خلاصه نمود:

- اثر جامعه در فرد از طریق اجتماعی شدن
- اثر فرد بر جامعه از طریق پدیده‌هایی مانند رهبری
- روابط میان افراد و کنشهای متقابل آنها در پدیده‌هایی مثل ستیزه، رقابت، سازگاری و رفتار فرد در گروه، مساله همرنگی، بررسی نگرش و تغییرات آن، تاثیر عوامل اجتماعی روی رفتار مثلا اثر تلویزیون بر خشونت و یا تاثیر جنگها بر روان افراد و ...، توجه خود، مساله اسنادها و ارتباطات و ... عمده‌ترین مباحث مورد علاقه روان شناسان اجتماعی است. همچنین روان شناسی اجتماعی با پدیده‌های رایج و جاری اجتماعی به صورت کاربردی درگیر است. به عنوان مثال مساله استرس و بررسی عوامل اجتماعی موثر در بروز آن در جوامع پیشرفته بسیار مورد توجه روان شناسان اجتماعی است که در تلاش برای رفع این عوامل مثلا عامل ازدحام در جوامع پرجمعیت می‌باشند. همچنین در دهه‌های اخیر شاهد خدمات مهم روان شناسان اجتماعی در زمینه‌های مهمی چون روابط پزشک و

بیمار، واکنش در برابر اطلاعات تشخیصی، مهار بیماری و تجربه درد بر مبنای نظریه اسنادها بوده‌ایم.

## روش های پژوهش در روانشناسی اجتماعی

۱-مشاهده

۲-مصاحبه

۳-پرسشنامه

۴-جامعه سنجی

**۱-روش مشاهده:** منظور ثبت دقیق داده ها تا حد ممکن است. یعنی فرد با حضور خود و مشاهده رخدادها تمام وقایع را تا آنجا که تداوم دارند ثبت کند. مشاهده می تواند **منظم و برنامه ریزی شده** یا **نامنظم و برنامه ریزی نشده** باشد.

**الف-مشاهده نامنظم و برنامه ریزی نشده:** این نوع می تواند با شرایط جدید دمساز شود و بسیار قابل انعطاف است و می تواند خود را با جنبه های گوناگون مسائل متمرکز کند. مانند پژوهش های قوم شناختی

**ب- مشاهده منظم و برنامه ریزی شده:** نکته قابل مشاهده از پیش تعیین شده است و از آن یادداشت برداری می شود. فرد مستقیماً در آن مشاهده حضور دارد. گاهی حضور مشاهده گر می تواند تغییراتی در رفتار فرد و گروه بوجود آورد.

**۲-روش مصاحبه ها-** شامل سه نوع هستند: مصاحبه های آزاد یا غیر مستقیم، مصاحبه نیمه منظم، مصاحبه هدایت شده

**الف- مصاحبه های آزاد یا غیر مستقیم:**

در این نوع مصاحبه گر (جامعه شناس یا روانشناس) می کوشد تا حد ممکن خود را کنار نگه دارد تا فرد آزادی عمل بیشتری در مورد مطالعه داشته باشد. در اینجا مصاحبه گر باید مصاحبه را فقط با فرد مورد مطالعه آغاز کند و سپس او را به حال خود می گذارد تا هرچه می خواهد بگوید و گاهی با پرسشهای انحرافی وادار به سخن گفتن می کند.

**ب- مصاحبه نیمه منظم:**

این نوع مصاحبه ها دارای یک طرح یا راهنما هستند. پژوهشگر چند مورد مصاحبه را از پیش تعیین می کند و آنها را به مصاحبه شونده ارائه می دهد و به او اجازه می دهد تا به هر کدام که تمایل داشت پاسخ گوید. مصاحبه کننده باید خود را وضعیت فرد هماهنگ می کند و در چارچوب مصاحبه ادامه می دهد تا مصاحبه شونده احساس اجبار نکند.

### ج- مصاحبه هدایت شده:

این نوع مصاحبه بر اساس پرسشنامه برای همه افراد بطور یکسان انجام میگیرد. پرسشنامه باید بسیار روشن و قابل فهم باشد. و مصاحبه گر نیز از تاثیر بر مصاحبه شونده پرهیز کند.

### ۳- روش پرسشنامه ها

با اینکه پرسشنامه می تواند در مصاحبه هم بکار رود ولی ما می توانیم آنها را در مقیاس وسیع تری بکار گیریم و افراد بخواهیم تا کتبا به آنها پاسخ دهند.

انواع پرسشنامه: پرسشنامه بسته-پرسشنامه باز

#### الف- پرسشنامه بسته - دونوع است:

-- پرسشنامه بسته بصورت دوجوابی (بله-خیر)

مانند: آیا بزهکاری به محیط اجتماعی بستگی دارد؟      بلی      خیر

-- پرسشنامه بسته با حق انتخابهای گوناگون:

این گونه پرسشنامه ها پاسخ های متعدد بی شماری دارد و فرد پاسخ خود را از میان آنها انتخاب می کند.

ب- پرسشنامه باز- اینگونه پرسشنامه ها به فرد پاسخگو امکان می دهد تا آنچه را که مایل است بگوید.

مثال: چرا شما کارتان را دوست دارید؟ (بنابراین با توجه به پاسخ های متنوع دریافت اطلاعات متنوع است)

### ۴- روش جامعه سنجی

این روش را "مورنو" در سال ۱۹۳۴ اختراع کرد. این روش اجازه می دهد تا شبکه های جامعه سنجی یک گروه اشکار شود. بر اساس فرایندهای جاذبه و دافعه که میان افراد صورت می گیرد تحقیق می شود. مثل روابط بین دانش آموزان یک کلاس که در بین آنها و شیوه نشستن آنها در کلاس کنار هم یا دور از هم بر اساس همدردی و بیزارگی که نسبت به هم دارند و یا نموداری به نام جامعه نما نشان داده می

شود. این روش به ما اجازه می دهد که در یک زمان اطلاعاتی پیرامون ساختار یک گروه مشخص و روابط بین آنها و موقعیتی که فرد در گروه کسب می کند، بدست آورد.

افراد را میتوان به گروههای میانه رو ، هم رنگ و ناهم رنگ تقسیم کرد.

نتایج نشان داده است که افراد میانه رو به دلیل هم رنگی با هنجارهای گروهی بیشتر از همه مورد علاقه بوده است ، در صورتی که دلبستگی به افراد ناهم رنگ از همه کمتر است.

نتایج دلالت بر این دارد که ، گروه (( مستقر )) یا (( میانه رو )) ، متمایل است که افراد هم رنگ را بیشتر از افراد ناهم رنگ دوست بدارد.

البته همیشه نمیتوان هم رنگی را سازگارانه و ناهم رنگی را ناسازگارانه دانست ، بعضی مواقع نیز وجود دارد که نتیجه هم رنگی مصیبت بار و اسفناک است.

**تعریف هم رنگی :** هم رنگی را میتوان تغییر در رفتار و عقاید فرد بر اثر اعمال فشار واقعی یا خیالی از طرف فرد یا گروهی دیگر دانست.

**هدف مردم از هم رنگ شدن دو چیز است :**

الف) درست بودن اعمال و افکار دیگران

ب) داشتن ارتباط دوستانه با مردم از طریق رفتار مطابق با انتظار آنها

**عواملی که سبب افزایش یا کاهش هم رنگی می شود عبارتند از :**

- ۱- اکثریت (اتفاق نظر)
- ۲- وادار ساختن فرد به متعهد بودن در قضاوت خویش
- ۳- تفاوت فرهنگی
- ۴- شخصیت افراد
- ۵- چه کسانی اعضای گروه را تشکیل می دهند

همرنگی در جوامع جمع گرا (چین ، نروژ و ژاپن) از جوامع فردگرا (فرانسه و ایالات متحده) بیشتر است.

**گروهی در ایجاد همرنگی موفق تر است که :**

- ۱- از افراد متخصص تشکیل شده باشد
- ۲- اعضای گروه برای فرد مهم باشند
- ۳- اعضای گروه به نحوی با فرد قابل مقایسه باشند

**دو دلیل برای همرنگ شدن فرد وجود دارد :**

- ۱- رفتار دیگران ما را متقاعد سازد که قضاوت اولیه مان اشتباه بوده
- ۲- مایل باشیم از تنبیه گروه احتراز بجوییم یا از آنان پاداش کسب کنیم

البته هرگاه آزمودنی بتواند محرمانه سخن بگوید، همرنگی خیلی کم می شود.

هرچه فرد ، بیشتر به تخصص و صداقت فرد دیگر معتقد باشد ، تمایل بیشتری برای دنباله روی از وی و همرنگی با رفتار او خواهد داشت.

هیجان دارای دو جزء **احساسی و شناختی** است و در پژوهشهای بدست آمده ، که مردم حتی برای ارزیابی کیفیت هیجان های خود از دیگران پیروی می کنند.

### **تعریف نفوذ اجتماعی**

نفوذ اجتماعی کوششی است عمدی از سوی یک فرد یا یک گروه برای ایجاد تغییر در عقاید یا رفتار ما.

مثل:

- تغییر نگرش
- کاربرد استراتژیهای قدرت
- دستورات مستقیم
- تقاضا کردن



## انواع پاسخ به نفوذ اجتماعی :

- ۱- متابعت
- ۲- همانند سازی
- ۳- درونی کردن

۱-تعریف متابعت: یعنی به منظور کسب پاداش یا اجتناب از تنبیه ، با دیگری هم‌رنگی کنیم.

این رفتار از ناپایدارترین سطح نفوذ اجتماعی است و تا زمانی که پاداش یا تهدید و تنبیه وجود داشته باشد ، دوام می یابد. در متابعت جزء مهم (( قدرت )) است ، قدرت کسی است که می تواند متابعت را پاداش دهد یا تنبیه کند.

ثبات رفتار مبتنی بر متابعت ، می تواند ناشی از این باشد که فرد درباره اعمال یا پیامدهای اعمالش چیزی کشف کند که ادامه آن رفتار را ، حتی متعاقب از بین رفتن دلیل متابعت اولیه ، ارزشمند سازد ، این پدیده را **دست‌آورد ثانوی** گویند.

## ۲-تعریف همانندسازی

**همانند سازی** آرزوی شخص برای همانند شدن با شخصیتی صاحب نفوذ است و مشابه متابعت از رضایت درونی نمی باشد ، ولی پاداش و تنبیه ضروری نیست و لازم نیست که شخصی که فرد با او همانند می شود اصولاً حضور داشته باشد.

- تفاوت همانند سازی با متابعت این است که در همانندسازی ، فرد به عقاید و ارزشهایی که اختیار کرده است اعتقاد پیدا می کند و این موضوع را می توان (( پدیده دایی خوب و مهربان )) نامید.

شرط های ادامه دار بودن همانند سازی عبارتند از :

- ۱- شخص همچنان در نظر شما بماند.
- ۲- هنوز همان اعتقادات را داشته باشد.
- ۳- این اعتقادات به وسیله اعتقادات مخالف مورد تردید قرار نگیرد.

۳- درونی کردن پایدارترین پاسخ به نفوذ اجتماعی است و انگیزه آن مبتنی بر این است که می‌خواهیم رفتار و افکارمان درست و صحیح باشد. جزء مهم درونی کردن قابل قبول بودن شخصی است که اطلاعات را فراهم می‌کند.

#### عوامل مهم در کاهش درجه اطاعت :

- ۱- تعهد به فرمانهای مافوق
- ۲- سرپیچی از فرمانهای مافوق
- ۳- عدم حضور شخص صاحب اقتدار

#### عوامل موثر در کمک کردن عبارتند از :

- ۱- تعریف موقعیت اضطراری
- ۲- قبول مسئولیت برای مداخله
- ۳- هزینه ها
- ۴- محاسبه منفعی که کمک رسانی ایجاد می کند

#### تعریف همنوایی

- تسلیم شدن به فشارهای گروهی وقتی که تقاضای مستقیمی از سوی گروه در مورد هم‌رنگ شدن فرد با گروه انجام نگرفته باشد، (دوو و رایتس من ۱۹۸۴)
- هم‌نوایی عبارت است از احساس فشار واقعی یا خیالی از سوی گروه به وسیله فرد که در نتیجه سبب تغییری در رفتار او گردد (آرونسون ۱۹۹۹)

ما در عصر ارتباط جمعی به سر می‌بریم و در واقع در دورانی زندگی می‌کنیم که وجه مشخصه آن تلاش برای متقاعد سازی همگانی است.

#### شخص به چهار طریق ناراحتی خود را کاهش می دهد :

- ۱- عقیده خود را تغییر می دهد.
- ۲- می تواند مبلغ را ترغیب کند تا عقیده اش را دگرگون کند.

۳- می تواند با وجود آنچه که مَبْلَغ اظهار می دارد ، با یافتن افرادی که با او هم عقیده اند ، عقیده اولیه خود را تحکیم بخشد .

۴- می تواند مَبْلَغ را تحقیر کند و خود را متقاعد سازد که وی ابله یا غیر اخلاقی است و بدین وسیله عقیده آن شخص را بی اعتبار سازد.

### مفهوم پرخاشگری

پرخاشگری : رفتار آگاهانه ای است که هدفش اعمال درد و رنج جسمانی یا روانی است. **عده ای** از دانشمندان « پرخاشگری طبیعی » را اینگونه معرفی می کنند : آدمی در محیط طبیعی نه تنها یک قاتل است ، بلکه تخریب بی حد و حصر او در میان جانوران بی نظیر است. **علل پرخاشگری عبارتند از :**

- هدف ملموس و در دسترس باشد
- انتظارات بالا باشد
- به نحوی غیر موجه ، از دستیابی فرد به هدف ممانعت شود

**از نظر آرونسون :** پرخاشگری عمل آگاهانه ای است که با هدف وارد آوردن صدمه و رنج انجام می گیرد. این عمل ممکن است بدنی یا کلامی باشد. خواه در نیل به هدف موفق بشود یا نشود.

نتیجه تحقیقات بیشمار و گسترده نشان داده است که تماشای خشونت های تلویزیونی اثرات مخرب بر تماشاچیان و به ویژه کودکان داشته است.

**دو نوع پرخاشگری وجود دارد:**

۱- پرخاشگری خصمانه

۲- پرخاشگری وسیله ای

**تفاوت بین پرخاشگری خصمانه و پرخاشگری وسیله ای :**

پرخاشگری خصمانه عملی پرخاشگرانه است که از احساس خشم ناشی می شود و هدفش اعمال درد و آسیب است.

در پرخاشگری وسیله ای ، قصد و نیت آسیب رساندن به شخص دیگر وجود دارد.

## راههای کاهش خشونت :

- استدلال محض
- تنبیه
- تنبیه نمونه پرخاشگر
- حضور الگوهای غیر پرخاشگر
- پاداش دادن به نمونه های دیگر
- ایجاد همدلی نسبت به دیگران

عامل مهم در مورد اثربخشی تنبیه ، شدت یا محدودیت آن است. تنبیه شدید یا مقید کننده می تواند بی اندازه ناکام کننده باشد و ناکامی خود یکی از علل پرخاشگری است.

**توماس هابز** معتقد بود که ما انسانها در محیط طبیعی خشن و بی رحم هستیم. او معتقد است انسان ذاتا خودخواه است و مانند حیوانات دائما به فکر بقای خویش است. به عقیده او حکومت باید وجود داشته باشد تا بین انسان وحشی و حیوان صفت و انسان متمدن امروزی تمایزی باشد.

**ژان ژاک روسو** انسان را ، « بشر وحشی پاک نهاد » می نامد ، به این دلیل که ما انسانها در حالت طبیعی خود ، موجودات مهربانی هستیم و قیود اجتماعی ما را مجبور کرده است که دشمن کیش و پرخاشگر شویم. او معتقد است جدابودن انسان در بدو تولد از انسانهای دیگر باعث خوشوقتی و سعادت اوست زیرا طبیعت فرد نیکو و اجتماع پلید است. او رفتار مسالمت آمیز را نسبت به کودکان توصیه می کند.

**بر اساس نظریه فروید :** انسان با غریزه ای زائیده می شود که « غریزه زندگی » می نامند و همچنین غریزه ای به نام « غریزه مرگ » دارد. غریزه میل به مرگ ، به اعمال پرخاشگری منجر می شود.

## فواید پرخاشگری :

- ۱- بقای اصلح
- ۲- پالایش هیجانی

به نظر می رسد که پالایش هیجانی ، اندیشه ای بخردانه باشد ، که ظاهرا با تجربه معمولی مطابقت دارد.

## نکات قابل توجه در یادگیری اجتماعی :

- یادگیری اجتماعی مانع یک پاسخ پرخاشگرانه است
- یادگیری اجتماعی نیت و قصد عامل درد و ناکامی است

## دو نقطه نظر درباره پرخاشگری:

- ۱- در آدمی پرخاشگری نتیجه تعامل پیچیده ای بین تمایلات ذاتی و پاسخهای آموخته شده است.
- ۲- پرخاشگری در انسان حتی اگر ذاتی هم باشد قویاً تحت تاثیر عوامل اجتماعی قرار دارد.

## عوامل موثر خشونت رسانه ای بر پرخاشگری بیننده :

- ۱- اگر آنها می توانند این کار را بکنند ، من هم می توانم
- ۲- « خوب ، پس روش شما برای انجام دادن این امور این است.»
- ۳- « فکر کنم احساساتی که دارم ، احساساتی پرخاشگری هستند.»
- ۴- « باز هم یک کتک کاری وحشیانه ! کانال دیگر چه برنامه ای دارد؟»

## بی رحمی

**توجیه بی رحمی :** شیوه موثر کاهش ناهماهنگی این است که تقصیر قربانی عملتان را به حداکثر برسانید، تا خود را مجاب سازید که قربانی شما ، آیا سزاوار آسیب و گزند بوده ، یا عملشان او را مستوجب آزار شما کرده است یا وی شخصی بد ، شرور ، کثیف و سزاوار سرزنش است.

**اهمیت عزت نفس به ما می گوید :** اگر مرتکب عملی بی رحمانه و ابلهانه شوید ، عزت نفس شما را مورد تهدید قرار می دهد ، زیرا این عمل شما را متوجه این امکان می سازد که شما شخص بی رحم و ابله هستید.

شخصی که عزت نفس کمتری دارد ، اگر مرتکب عملی ابلهانه یا غیراخلاقی شود ، احساس ناهماهنگی زیادی نمی کند. چون رفتار خلاف، در او ناهماهنگی زیادی ایجاد نمی کند.

شخصی که عزت نفس بالاتری دارد ، بیشتر در مقابل وسوسه ارتکاب یک عمل خلاف مقاومت می کند، زیرا رفتار خلاف ، ناهماهنگی بسیاری را در او پدید می آورد.

### تعریف نگرش:

«ترکیب شناختها، احساسها و آمادگی برای عمل نسبت به یک چیز معین را نگرش شخص به آن چیز می گویند.» (صناعی مترجم ۱۳۴۷)

نگرش نوعاً به عنوان احساس نسبت به یک شیء، یا نهاد اجتماعی یا یک گروه تصور می شود و آن را نوعی حالت جسمانی یا وضعیت می دانند که هم حالات عاطفی را بیان می دارد و هم آن حالت را به حرکتی مبدل می کند.

- تمایل روانی یا عاطفی فرد را در مقابل چیزی یا شخصی بدون اینکه دگرگونی جسمانی آن مداخله کند، تعیین می نماید.
- «نگرش عبارت است از واکنش عصبی، مثبت یا منفی نسبت به یک معنی انتزاعی یا شی ملموس.» (بروولد، ۱۹۷۰)

### تعریف آلپورت از نگرش:

- نگرش یک حالت روانی و عصبی آمادگی است که از طریق تجربه سازمان یافته و تاثیری هدایتی یا پویا بر پاسخهای فرد در برابر کلیه اشیا با موقعیتهایی که به آن مربوط می شود، دارد.
- (آلپورت، ۱۹۳۵)

نگرش بر اثر آموزش به سرعت تغییر می یابد در جریان این دگرگونی، نگرش های تازه گسترش می یابند و به سوی اشخاص، حوادث یا حتی نهادها هدایت می شوند.

### تفاوت بین نگرش و عقیده:

- عقیده در مورد نظر خواهی از عقاید عمومی، جایی که تمرکز روی نگرشهای مشترک و اعتقادات گروههای بزرگی از مردم است به کار می رود.
- عقاید عمومی ترکیبی هستند از نگرشها، باورها و نیتهای رفتاری.
- نگرش ها زیربنای عقلی و منطقی باورها و عقاید را تشکیل می دهند. اگر نگرش تمایل به انجام کارهای مناسب یا نا مناسب نسبت به موضوعی خارجی است، عقیده نمود بیرونی آن است.

-عقیده اندیشیدن به نسبت به واقعی بودن یک موضوع است، قضاوتی است که ما نسبت به موضوعی داریم برای مثال اگر بگوییم: "این موضوع بد است" عقیده خود را نسبت به آن موضوع بیان کرده ایم. -با وجود این نگرش و عقیده دو جنبه مکمل یک فرایند است. نگرش از پویایی و زمینه های عاطفی برخوردار است و عقیده بیشتر جنبه عقلانی و گفت و شنود و ارتباط شفاهی دارد..سنجش افکار عمومی از طریق "سنجش نگرش" انجام می شود.

### **تفاوت بین نگرش و علایق:**

نگرش نوعاً به عنوان احساس نسبت به یک شیء، یا نهاد اجتماعی یا یک گروه تصور می شود و علایق احساس فرد نسبت به یک فعالیت است.

### **باورها**

باورها جنبه کلی تری نسبت به عقاید دارند آنها دنیای فرد را می سازند و به او ثبات نظر و عقیده می دهند. در حقیقت مجموعه مطالبی که در مورد یک موضوع خاص می دانیم و همه موضوعاتی که ما فکر می کنیم واقعیت دارند، باور ما را تشکیل می دهند. در مفهوم وسیع تر باورها در برگیرنده شناخت یا دانسته ها، عقاید یا آیین است.

### **ویژگی های نگرش از نظر کلینبرگ**

۱-**محتوا:** نگرش ها می توانند مربوط به اشیاء یا اشخاص یا گروه هایی از اشخاص باشند.

۲-**سمت گیری:** نگرش ها به "موافق" و "مخالف" تقسیم می شوند.

۳-**میزان:** وزن آن

۴-**شدت:** نشان دهنده این است که تا چه اندازه این نگرش در دل ما جای دارد؟

- **پیوستگی:** نگرش های گوناگون ما با یکدیگر تا چه حد پیوستگی دارند و در تناقض نیستند؟

- **برجستگی:** تا چه اندازه آمادگی داریم نگرش ویژه ای را بیان کنیم؟

نگرش نتیجه آموزش است که بخش عمده آن در خانواده صورت می گیرد.

**آلپورت می گوید: چهار شرط عمده می تواند موجب پیدایش یک نگرش شود:**

۱- **تراکم تجربه**-سروکار داشتن با موضوعی و یا گروهی از اشخاص و یا تجربیا مشابه و نزدیک است.

۲- **تمایز**- یعنی در تجربیات جدیدی که به دست می آیند نگرش های مشخصی را از نگرش های نزدیک به آن متمایز می سازد.

۳- **ضربه عاطفی یا تجربه دراماتیک**- دخیل بودن شخص در آن موضوع

۴- **نگرش های تقلیدی**- که باید نگرش های پذیرفته شده از طریق والدین، دوستان، استادان را مشخص ساخت.

مثال برای آزمون نگرش: آزمون **بوگاردوس** تحت عنوان "مقیاس فاصله های اجتماعی" به اندازه گیری نگرش های نژادی می پردازد. و نشانگر میزان علاقه ای است که این افراد می توانند با یک فرد ترک یا آلمانی و... در زندگی خانوادگی یا شغلی و غیره داشته باشد؟ در این مقیاس از افراد می پرسند که تا چه اندازه تمایل دارند با اعضای برخی از نژادها یا ملیتها مراوده داشته باشند.

### **مفهوم گروه**

- گروه عبارت است از دو فرد یا بیشتر که با هم تعامل دارند به نحوی که هر یک می تواند در دیگری یا دیگران تاثیر گذاشته و از آنان متاثر شود. شاوه (۱۹۸۱) روابط بین اشخاص در چارچوب گروه شکل می گیرد. گروه عبارت از اجتماع تعدادی از افراد است. گروهی از افراد هستند که در مدت زمانی نسبتاً طولانی دور هم جمع می شوند.

- گروه عبارت است از تعامل بین افراد، داشتن درک و تصور از دیگر اعضا، ایجاد پیوندهای عاطفی و وابستگی متقابل یا نقش های متقابل. (دولامتر ۱۹۷۴)

**انواع گروه ها براساس نظر "مزون نو" maisonneuve بر اساس حجم و گستردگی:**

۱- **جوامع کل**- از نظر تاریخی شکل یک قوم یا ملت را پیدا می کنند.

۲- **گروه بندی های پنهان**- در ظاهر متحد نیستند، و تنها بر اثر وضعیتهای خاص و شرایط عمومی که اعضا مطلع هستند، پدید می آید.



۳- **جمع سازمان یافته** - افراد این گروه به دلایل خاصی نه همیشه بلکه در پاره ای اوقات با یکدیگر متحد می شوند (مانند سندیکا، حزب، موسسه)

۴- **گروه های محدود** - به گونه ای شکل می گیرند که اعضای آن یکدیگر را می شناسند اما الزاما بطور مداوم در همه زمینه ها همگرایی میان آنها دائم وجود ندارد. (مثل کلاس درس و کلوپ)

۵- **چهره به چهره** - اعضا در این گروه با یکدیگر همگرایی دارند و یکدیگر را درک می کنند شمار اعضای این گروه از ۱۲ نفر تجاوز نمی کند.

### شناخت اجتماعی

چگونگی تفکر مردم درباره خودشان و دنیای اجتماعی، به ویژه نحوه ای که مردم اطلاعات اجتماعی را برای قضاوت ها و تصمیمات بر میگزینند، تفسیر می کنند، به خاطر می آورند و مورد استفاده قرار می دهند را "شناخت اجتماعی" می گویند. مردم برای تبیین اینکه چرا مردم برخی کارها را انجام می دهند بخ دنبال سه جزء اطلاعات هستند:

- ۱- **همسانی عمل با عامل**: آیا او در زمانها و موقعیتهای دیگر نیز همواره به همین نحو رفتار می کند؟
- ۲- **توافق**: آیا دیگران نیز در همان موقعیت به همان نحو رفتار می کنند؟
- ۳- **تمایز عمل**: آیا او تنها کسی است که اینگونه رفتار می کند؟

### چهار جنبه از اثرات موقعیت بر قضاوت اجتماعی

۱- **تباین**: یک شیء بسته به کیفیت اشیائی که با آن مقایسه می شود بدتر یا بهتر از آنچه هست به نظر آید. در این حالت "تله ها" تاثیر زیادی بر قضاوت و رفتار فرد دارند. تله ها یکی را در مقایسه با دیگری نشان می دهند. (مثلا اگر فردی با قد طبیعی کنار فردی کوتاه قد بایستد خیلی قدبلند به نظر می آید).

۲- **آماده سازی و دسترسی پذیری سازه ای**: اندیشه هایی که فرد اخیرا با آن در ارتباط بوده به اسانی به ذهنش می آید و در تفسیر رویدادها به او کمک می کند که فرایند آماده سازی نام دارد. رسانه های همگانی نیز تمام مسائل را در اختیار افراد قرار می دهند و از این طریق برنامه کار سیاسی اجتماعی عمومی را تعیین می کند که به آن "دسترس پذیری سازه ای" می گویند.

۳- **قالب بندی تصمیم:** در تصمیم گیری شیوه ای که گزاره ای عرضه می شود تا امکان سود و زیان را تعیین کند " قالب بندی تصمیم " نام دارد. مثلا کارشناسان انرژی برای صاحبخانه بصورت فردی توضیح می دهند که چگونه می تواند در هزینه مصرف صرفه جویی کند. در همان حال دیگر بازرسان آموزش دیدند که توصیف را بر حسب زیان اطلاع دهند و بگویند هر روز خسارت می بیند. صاحبخانه ها در حالت زیان به احتمال دو برابر به عایق بندی خانه پرداختند تا در حالت صرفه جویی

۴- **ترتیب ارائه اطلاعات:** نحوه عرضه اطلاعات دارای دو ویژگی است:

الف- آنچه که اول می آید (اثر تقدم): یعنی نخستین چیزهای اموخته شده به شخص تاثیری قطعی بر قضاوت از آن شخص می گذارد. علت تاثیر اثر تقدم در شکل گیری برداشت تاثیری قطعی بر قضاوت از آن شخص می گذارند که دو تبیین می تواند داشته باشد: تبیین کاهش توجه باعث توجه کمتر افراد به اخر سیاهه یا سخنرانی شود. (زیرا مشاهده گران از ادامه مثلا سخنرانی خسته می شوند و ذهن آنها متمرکز نمی ماند و از آخر صحبت ها می مانند) بنا بر این تاثیر کمتری بر قضاوت ها می گذارد.

بر اساس تبیین آمادگی تفسیری: ماده های اولیه برای ایجاد برداشتی اولیه بکار می روند که متعاقبا از طریق چشم پوشی بر واقعیاتی که در تضادند با ایجاد تغییر ظریف در کلماتی که در اخر سیاهه است و معانی آنها در تفسیر اطلاعات بعدی مورد استفاده قرار می گیرد.

ب- مقدار اطلاعاتی که ارائه می شود: با اینکه داشتن اطلاعات بیشتر گاهی مفید است در عین حال می تواند از رهگذر " اثر رقیق شدگی " نحوه درک شیء و ارزیابی آن را تغییر دهد. " اثر رقیق شدن " تمایلی است که بر اساس آن اطلاعات خنثی و نامربوط باعث تضعیف قضاوت و برداشت می شود. اطلاعات نامربوط درباره یک فرد او را به دیگران شبیه تر و در نتیجه متوسط می سازد.

### نظریه نقش

نقش عبارت است از مجموعه ای از رفتارها که برای فرد با یک موقعیت خاص و در یک زمینه اجتماعی خاص مناسب باشد. " نقش " مانند مدلی سازمان یافته از رفتارها مرتبط با یک موقعیت فرد در مجموعه ای از کنش متقابل ظاهر می شود.

## انواع نقش:

۱- **نقش اجتماعی** - موقعیت فرد تبدیل به پایگاه می شود و جنبه کارکردی به خود می گیرد (پایگاه اجتماعی)

۲- **نقش نمایشی** - موقعیت فرد بر اساس متن نمایشنامه شکل می گیرد و مدل ارائه شده توسط نویسنده نمایش، بازی هنرپیشه را تعیین می کند.

۳- **نقش فردی** - فرد با تعیین موقعیت خود نسبت به دیگران بر طبق الگوی خاصی رفتار می کند و به برقراری ارتباط ذهنی با دیگران می پردازد.

## تئوری هایدر در مورد تعادل یا موازنه

ما می توانیم رویدادهای اجتماعی را به استناد بر دلایل آنها با عواملی که بر فرد و محیط ارتباط دارند تفسیر کنیم.

یعنی عدم موفقیت و ناکامی که ناشی از دشواری کار یا ناتوانی فرد است در مجموع بیشتر ناشی از عوامل محیطی است تا قصور فردی. این نظریه می گوید: هنگامی در نظام شناختی تعادل وجود دارد که عناصر آن نظام با هم رابطه متناقض نداشته باشند. رابطه غیر متناقض آن است که هر عنصری با عناصر دیگر نظام شناختی جور و هماهنگ باشد.

الگوی هایدر معطوف به دو فرد و یک موضوع است. در این الگو زمانی حالت تعادل بوجود می آید که سه رابطه از سه جهت مثبت و یا اینکه دو رابطه منفی و یک رابطه مثبت باشد. تمام ترکیب های دیگر نامتعادل هستند. فرض هایدر این است که حالت تعادل پایدار است و در برابر تاثیرات بیرونی مقاومت می کند. در عوض حالت نامتعادل ناپایدار است و موجب تنش روان شناختی و در نتیجه تغییر وضعیت به سوی تعادل می شود. برای مثال اگر کسی فکر کند که X می تواند باعث اسایش او شود نمی تواند همزمان به X و Y که بایکدیگر تعارض دارند، فکر کند. (X و Y میتواند اشیا، افراد، عوامل فرهنگی یا ویژگی های ملی باشد)

هایدر معتقد است عاطفه مثبت یا منفی هر شخص در مورد شخص دیگری یا شیئی که شخص بدان علاقمند یا از آن متنفر است کاملاً ارتباط دارد. و تعادلی بین آن سه برقرار می گردد. به عبارتی اگر شخصی عاطفه مثبتی نسبت به شخصی داشته باشد شیء مورد علاقه شخص محبوب را نیز دوست خواهد داشت و اگر از شخصی متنفر باشد شیء مورد نظر شخص مورد تنفرش را از خود خواهد راند.

### **نظریه ناهماهنگی شناختی: (لئون فستینگر ۱۹۵۷) فیشنگر**

نظریه ناهماهنگی بر این اصل استوار است که دو شناخت هم زمان و متناقض با یکدیگر منجر به ناهماهنگی شناختی می شود. اطلاعات ضد و نقیض برای انطباق ناهماهنگی ها به اهمیت اطلاعات آسیب می زند.

به تعریف دیگر در هر فردی نیاز به داشتن شناخته های منسجم وجود دارد. هر تصمیمی در مرحله نخست باعث دگرگونی وضعیت می شود و از این طریق به ناهماهنگی منجر می شود. در مرحله دوم در این شناخته های غیر منسجم گرایشی به کاهش این ناهماهنگی بوجود می آید. مثال: مانند کسی که عادت شدید به استعمال دخانیات دارد و از زیان آن نیز آگاه است در اینجا ناهماهنگی میان شناخت فرد به عنوان مصرف کننده و شناخت او از زیان است. او می تواند برای کاهش ناهماهنگی شناختی با کوشش جهت دگرگون کردن شناختش نسبت به سیگار به ترک آن دست یابد یا شناخت خود را به زیانهای سیگار تغییر دهد.

### **نظریه فیشنگر در سه نکته زیر خلاصه می شود:**

- ۱- میان عناصر شناختی ممکن است روابط ناهماهنگی موجود باشد.
- ۲- ناهماهنگی ها برای فشارها فرصتی ایجاد می کنند تا به کاهش ناهماهنگی پردازند و از افزایش آن جلوگیری کنند.
- ۳- نمودهای عملی این فشارها از طریق تعدیل ناهماهنگی متضمن دگرگونی در سطح رفتارها، شناخته ها و پژوهش ها در زمینه اطلاعات جدید است.

بنیان گذار این نظریه، لئون فستینگر (۱۹۵۷)، معتقد است که تعارض بین دو عنصر شناختی در درون فرد، اساس تغییر نگرش را تشکیل می دهد. فرد، به کمک 'عناصر شناختی'، اطلاعات مربوط به موضوعها، موقعیتها، رفتارها و ... را درک می کند. دو عنصر شناختی زمانی ناهماهنگی پیدا می کنند که تأیید یکی موجب نفی دیگری می شود. این حالت زمانی پیش می آید که فرد باورهای متضاد یا حتی نگرش و رفتار مخالف هم داشته باشد. به عقیده فستینگر کسی که می داند دو عنصر شناختی ناهماهنگ دارد حالت تنش ناخوشایندی احساس می کند. تعارض درونی در واقع با افزایش ناخوشایند برانگیختگی فیزیولوژیک بدن تجلی می کند. هر اندازه شناخت های مورد نظر مهم و انحراف آنها از

یکدیگر بیشتر باشد، ناهماهنگی به همان اندازه بزرگتر خواهد بود. در این حالت، علاوه بر کوشش برای کاهش ناهماهنگی، شخص فعالانه از موقعیت ها و اطلاعاتی که احتمال دارد ناهماهنگی را افزایش دهد پرهیز می کند.

- ناهماهنگی ناراحتی آفرین و ایجاد کننده تنش است میزان ناهماهنگی و حالت ناراحت کننده بستگی دارد به:

(۱) نسبت شناخته‌های ناهماهنگ به شناخته‌های هماهنگ

(۲) اهمیت هر یک از شناخته‌ها برای شخص

### راههای کاهش ناهماهنگی:

(۱) کم کردن تعداد یا اهمیت عناصر ناهماهنگ

(۲) افزایش تعداد یا اهمیت شناخته‌های هماهنگ

(۳) تغییر یکی از عناصر ناهماهنگی ← تغییر نگرش

اغلب در وضعیتی قرار می‌گیریم که طبق نگرش‌های خود عمل نمی‌کنیم؛ بلکه هماهنگ با الزامات نقش خود و یا زمینه اجتماعی عمل می‌کنیم. طبق نظریه ناهماهنگی، شناخت‌های یک فرد (مثل افکار، نگرش‌ها و باورها)، ممکن است هماهنگ، ناهماهنگ یا نامربوط باشد. داشتن شناخت‌های هماهنگ سبب ناهماهنگی شناختی می‌شود؛ که حالت ناخوشایندی از برانگیختگی است که فرد را به کاهش ناهماهنگی برمی‌انگیزد. کاهش ناهماهنگی با اضافه، کم یا جایگزین کردن شناخت‌ها انجام می‌شود.

### نظریه گشتالت

**گشتالت: واژه‌های آلمانی به معنی شکل، هیات یا الگو است.**

گشتالت در آلمانی به معنای «انگاره» (configuration) «یا شکل» (form) است. روانشناسان گشتالت معتقد بودند که گرچه تجربه‌های روانشناختی از عناصر حسی ناشی می‌شوند، اما با خود این عناصر تفاوت دارند. روانشناسان گشتالت معتقد بودند که یک ارگانیزم چیزی به تجربه می‌افزاید که در داده‌های حسی وجود ندارد و آنها آن چیز را سازمان (organization) نامیدند و همانطور که بیان شد گشتالت در آلمانی به معنی سازمان است. طبق نظریه گشتالت ما دنیا را در

کل‌های معنی‌دار تجربه می‌کنیم و محرک‌های جداگانه را نمی‌بینیم و کلاً هرآنچه می‌بینیم محرک‌های ترکیب یافته در سازمان‌ها (گشتالت‌ها)یی است که برای ما معنی دارند.

طبق این نظریه کل چیزی فراتر از مجموع اجزای آن است. برای مثال ما با گوش فرا دادن به نت‌های مجزای یک ارکستر سمفونی قادر به درک تجربه گوش دادن به خود آن نیستیم و در حقیقت موسیقی حاصل از ارکستر چیزی فراتر از مجموع نت‌های مختلفی است که توسط نوازندگان مختلف اجرا می‌شود. آهنگ دارای یک کیفیت منحصر به فرد ترکیبی است که با مجموع قسمت‌های آن متفاوت است.

### زمینه پیدایش و بنیان‌گذاران روان‌شناسی گشتالت

پدیده گشتالت اولین بار در ۱۹۱۰، در ذهن ماکس ورتایمر، روان‌شناس چک تبار، شکوفا شد. این اتفاق به‌سادگی، زمانی رخ داد که وی در حال مسافرت با قطار متوجه شد درخت‌ها، خانه‌ها و اشیای دیگری که پیرامون وی در خارج از قطار دیده می‌شوند، در حال حرکت‌اند. اگر چه قبل از او افراد زیادی این اتفاق طبیعی را مشاهده کرده بودند اما این ورتایمر بود که از خود پرسید: «با این که مسلم است این اشیاء همه ثابت و فاقد حرکت‌اند، پس علت این جابجائی چیست؟ تنها چیزی که به ذهنش خطور کرد این بود که شاید فرایند ادراکی ما با احساس‌های مجردی که آنها را بوجود می‌آورند مشابه نباشد» (شاپوریان، ۱۳۸۶، ص ۷۴). ورتایمر با نگاه کردن به تصاویر پشت سرهم یک کودک و یک اسب، به این نتیجه رسید که با به‌حرکت در آوردن سریع این تصاویر، به نظر می‌رسد کودک سوار بر اسبی است که در حال یورتمه رفتن است. وی آزمایش‌های بعدی خود را به کمک دو نفر از استادان جوان دانشگاه فرانکفورت، کورت کوفکا و ولفگانگ کهلر ادامه داد. این سه تن مثلث بنیان‌گذاران روان‌شناسی گشتالت را تشکیل می‌دهند.

هر چند این پدیده سال‌ها پیش مورد توجه قرار گرفته و موجب اختراع سینما شده بود، اما اهمیت موضوع در توصیفی بود که ورتایمر ارائه کرد. او دریافت که: «گشتالت یا کل تجربه ادراک شده، دارای خاصیتی است - مثلاً حرکت - که در اجزای آن وجود ندارد». مفهوم گشتالت، اولین بار در

فلسفه و روان‌شناسی معاصر توسط کریستین وان‌اهرن‌فلس (Christian Von Ehrenfels) معرفی شد. از نظر او «همه ادراک‌های ما دارای کیفیات گشتالت‌اند، اما اجزای سازنده آنها فاقد این خصوصیات می‌باشند. برای مثال، فرد خطی را که از اجتماع تعدادی نقطه به وجود آمده است، می‌بیند و نه تک تک نقطه‌ها را. و مشابه آن این که، آدمی با گوش دادن به یک

ملودی، نت‌های تشکیل دهنده آن را به صورت انتزاعی نمی‌شنود، بلکه کلیت ملودی را ادراک می‌کند» (شاپوریان، ۱۳۸۶، ص ۱۹)

### گشتالت چیست؟

به دلیل گسترده بودن مفهوم گشتالت، هیچ ترجمه مستقیمی از آن در هیچ یک از زبان‌ها صورت نگرفته است. این لغت در زبان آلمانی شکل و گونه معنی می‌دهد؛ در انگلیسی، بدان کل سازمان یافته، انگار یا شکل بندی می‌گویند (فرهنگ توصیفی روانشناسی: "روانشناسی گشتالت"، ۱۳۸۶). در زبان فارسی می‌توان آن را معادل مفاهیمی از قبیل «شکل»، «قالب»، «اندام»، «هیکل» یا «کل» و «هیئت» قرار داد و بلافاصله باید افزود که هیچ یک از این کلمات به تنهایی معنای گشتالت را به طور کامل بیان نمی‌کنند (شاپوریان، ۱۳۸۶، ص ۱۷۲).

گشتالت بیانگر روشی است که طبق آن اشیا، «گشت» یعنی جاگذاری و کنار هم چیده می‌شوند. (Torans, 1999) «کپس، نویسنده کتاب «زبان تصویر» معتقد است: «گشتالت کلیتی است مادی، روانی یا نهادی، دارای مختصاتی که اجزای آن به طور منفرد، فاقد چنان مختصاتی هستند» (کپس، ۱۳۶۸، ص ۶۴)

نظریه گشتالت فرآیندهای ادراکی مغز را مورد مطالعه و توجه قرار می‌دهد و بیانگر آن است که اصل عملی ذهن، کل نگر، موازی و همراه با تمایلات خود سازمان یافته (فطری) است «(wikipedia: "Gestalt Psycology", 2007) به این مفهوم که در ادراک یک مجموعه یا ساختار، همان‌طوری که اهرن فلس می‌گفت و ورتایمر نیز آن را اثبات کرد، کل ساختار است که دریافت می‌شود و نه تک تک اجزای آن. تفکر عمده در نظریه گشتالت این است که «نقش‌مایه‌های کلی، بر عناصر تشکیل دهنده شان برتری می‌یابند و خواصی را دارا هستند که ذاتاً در خود آن عناصر موجود نیست... این نکته در عبارتی بدین شکل جمع آمده است: کل، چیزی بیشتر از مجموع اجزایش است» (EB: "Gestalt Principles", 2007).

### آشنایی هنر با گشتالت

حدود یک دهه پس از ظهور روان‌شناسی گشتالت، اصول آن در زمینه ادراک بصری مورد توجه هنرمندان قرار گرفت. در آن زمان مرکز توسعه هنری در آلمان، مدرسه تازه تأسیس باهاوس در وایمار بود که هنرمندان و طراحان بزرگ اوایل سده بیستم را در خود گرد آورده بود. پل کله، واسیلی کاندینسکی و جوزف آلبرز، آشکارا از نتایج این تحقیقات در نوشته‌ها و نقاشی‌هایشان بهره گرفتند. در نفوذ نظریه گشتالت در هنر، مقاله ورتایمر با عنوان «نظریه فرم» که در سال 1923

ارائه شد، تأثیر فزاینده‌ای داشت. این مقاله با نام مستعار «رساله نقطه» مطرح شد چرا که با نقش‌مایه‌های انتزاعی نقاط و خطوط، تصویر پردازی شده بود. بعدها با حضور روان‌شناسان گشتالت در مدرسه باهاوس و سخنرانی‌های آنها، تأثیر این یافته نوظهور علمی-هنری عمیق‌تر شد. علی‌رغم آنکه کوفکا در این زمینه علاقه بسیاری نشان داد و نوشته‌های زیادی در باب تحلیل هنر از طریق نظریه گشتالت منتشر ساخت، اما این رودلف آرنهایم بود که معانی ضمنی نظریه گشتالت را برای ادراک معماری، موسیقی، نقاشی، شعر، مجسمه سازی، رادیو، سینما و تئاتر، به صورت گسترده‌ای به کار بست.

آنچه در نظریه گشتالت توجه هنرمندان را بیشتر به خود جلب کرده بود یافته‌ها و تجربیاتی بود که در زمینه ادراک بصری موجب خودآگاهی بیشتر هنرمند در خلق اثر می‌شد. این تأثیر به نوعی با پیش‌آگاهی از چگونگی متأثر ساختن مخاطب توسط هنرمند، شیفتگی بسیاری ایجاد می‌کرد و ابزاری به دست هنرمند می‌داد تا همچون جادوگران، مخاطبان خود را با به‌کارگیری ترفندهای بصری که به‌صورت ذاتی در فرآیند ادراکی آنها وجود داشت، شگفت زده کند. با وجود این، تفسیر گشتالت در هنر و تشریح قوانین و اصول آن در سازماندهی ادراک بصری توسط نظریه پردازان گشتالت گرای هنرهای تجسمی، موجب روزافزونی اعتبار این نظریه شده است. در این میان نقش کتاب «زبان تصویر» (۱۹۴۶) جئورگی کپس، گرافیست مجار و همکار موهولی ناگی در نیوباهاوس شیکاگو، «مبادی سواد بصری» دونیس ای. دوندیس و همچنین اثر برجسته روان‌شناس معروف گشتالت رودلف آرنهایم تحت عنوان «هنر و ادراک بصری، روان‌شناسی چشم خلاق» (۱۹۵۴) از اهمیت بسیار زیادی برخوردار است.

در ادامه با تبیین قوانین و اصول گشتالت در هنر، دامنه وسیع کاربردهایی که این نظریه می‌تواند در حیطه هنرهای تجسمی تحت پوشش خود قرار دهد آشکارتر خواهد شد.

### اصول گشتالت

ورتایمر در سال ۱۹۲۳ در مقاله «نظریه فرم» خود که به «رساله نقطه» مشهور شد، اولین اصول گشتالت را بیان کرد. بر این اساس، «گشتالت‌های مختلف، بر اساس تمایلات ذاتی ما به گروه‌بندی یا «وابسته به هم» دیدن عناصری که شبیه هم اند (گروه‌بندی مشابهت)، عناصری که نزدیک به هم اند (گروه‌بندی مجاورت)، یا آنهایی که دارای صرفه جویی ساختاری اند (تداوم خوب)، ایجاد می‌شود.» (Behrens, 2004)

برای مقدار اطلاعاتی که ذهن می‌تواند پیگیری کند محدودیتی وجود دارد. زمانی که مقدار اطلاعات بصری زیاد می‌شوند، ذهن درصدد ساده کردن آنها با استفاده از گروه‌بندی بر می‌آید. از این رو



اصول گشتالت در یاری رساندن به ذهن انسان، نقش مهمی برعهده می‌گیرد. این اصول از سوی نظریه پردازان هنر بسط و گسترش داده شده است به طوری که مهم ترین آنها که در تجزیه و تحلیل آثار هنری به کار می‌روند، عبارت‌اند از: اصل مشابهت، اصل مجاورت، اصل تداوم، اصل یکپارچگی یا تکمیل، روابط شکل و زمینه، اصل سرنوشت مشترک و اصل فراپوشاندگی. همه این اصول تحت نفوذ اصل پراگمانس (pragnanz) قرار دارند که هسته مرکزی نظریه ادراکی گشتالت را تشکیل می‌دهد (شاپوریان، ۱۳۸۶، ص ۹۴)

## ۱- اصل مشابهت (similarity)

همان طوری که اشاره شد، ذهن برای گریز از سردرگمی که در نتیجه ورود اطلاعات بصری بسیار زیاد به داخل آن اتفاق می‌افتد، آنها را ساده سازی می‌کند. گروه بندی اجزای مشابه در یک اثر بصری، یکی از راه‌های این ساده سازی است. چشم ما به صورت فطری عناصری را که دارای خصوصیات مشابه همدیگرند، به صورت یک مجموعه و یا یک گروه واحد می‌بیند. در مشابه پنداشته شدن اجزای یک اثر، عوامل زیادی دخالت می‌کنند. با این حال مهم ترین انواع گروه بندی بر اساس اصل مشابهت سه عامل عمده اندازه و ابعاد، رنگ و شکل هستند. در اصل مشابهت، گروه بندی بر اساس ابعاد و اندازه، عنصر غالب تری است و از این رو گشتالت آن قوی تر از گروه بندی رنگ و شکل است.

## ۲- اصل مجاورت (proximity)

برطبق این اصل، اجزایی که به هم نزدیک ترند به عنوان یک مجموعه واحد و یا یک گروه دیده خواهند شد. نزدیکی عناصر بصری ساده ترین شرط برای باهم دیدن آنهاست. بر این اساس جایی که عناصر یک ساختار بصری در آن واقع می‌شوند، اهمیت می‌یابد. در تشکیل یک پراگمانس خوب، اصل مجاورت یا نزدیکی، عامل مهم تری از اصل مشابهت به شمار می‌رود. به کارگیری این هر دو اصل در کنار هم باعث قوی تر شدن گشتالت اثر می‌گردد.

چهار نوع عمده در گروه بندی بر اساس اصل مجاورت عبارت‌اند از:

- ۱-۲- نزدیکی لبه‌ها (close edge): بر این اساس هر چه اجزای یک ساختار بصری بیشتر به هم نزدیک باشند، بیشتر به عنوان یک گروه واحد دیده خواهند شد و این زمانی اتفاق می‌افتد که لبه‌های کناری اجزای یک ساختار در کنار هم قرار بگیرند.

۲-۲- تماس (touch): ممکن است اجزای یک ساختار چنان به هم نزدیک شوند که با هم برخورد و همدیگر را لمس کنند، مشروط بر اینکه هنوز آن دو یا چند جزء بصری از همدیگر قابل تشخیص باشند. در این صورت گروه بندی مجاورت بر اساس تماس صورت می‌پذیرد .

۲-۳- هم پوشانی (overlap): قوی‌ترین گشتالت زمانی رخ می‌دهد که عناصر یک ساختار بصری بدون آنکه هویت مستقل خود را از دست بدهند، همدیگر را بپوشانند .

۲-۴- تلفیق کردن (combining): یکی دیگر از روش‌های به کارگیری اصل مجاورت، استفاده از یک عنصر خارجی برای گروه بندی عناصر متفاوت یک ساختار در کنار هم است. از معمول ترین روش‌های تلفیق کردن عناصر و المان‌های بصری، خط کشیدن زیر آنها، محصور کردن آنها در یک شکل و سایه-روشن کردن است. در این جا به صورت تلفیقی از همه روش‌های بالا استفاده می‌شود . به طور کلی، عامل هم پوشانی، گشتالت‌های قوی تری نسبت به دیگر عوامل ذکر شده ارائه می‌دهد. عامل تماس و سپس عامل نزدیکی لبه‌ها در مرحله بعدی قرار می‌گیرند .

### ۳- اصل تداوم (continuance)

«طبق اصل تداوم محرک‌هایی که دارای طرح‌های وابسته به یکدیگرند به صورت واحد ادراکی دریافت می‌شوند» (شاپوریان، ۱۳۸۶، ص ۱۷۲)

چشم ما به صورت فطری حرکت و تداوم کل مجموعه را ادراک می‌کند

این اصل دلالت بر این دارد که چشم انسان مایل است کنتور (contour) های موجود در یک ساختار بصری را تا جایی که جهت نقش مایه‌ها تغییر نیافته و مانعی ایجاد نشده است، دنبال کند. بر این اساس چشم ما طی یک فرآیند فطری به کنتورهای منفصل (جدا از هم) نامنظم، و به صورت ناگهانی تغییر کننده، استمرار می‌بخشد. در فرآیند ادراکی ما میل به تداوم و استمرار بخشیدن به کنتورهای ملایم (یا منحنی) بیشتر از کنتورهای صاف و شکسته است. از این رو در یک شکل متشکل از کنتورهای بیضی و مستطیل که فصل مشترکی با هم ایجاد کرده اند، ما بیشتر مایلیم تا یک بیضی و یا یک مستطیل ببینیم تا اینکه سه شکل مجزا با مرزها و کنتورهای شکسته و صاف .

### ۴- اصل یکپارچگی یا تکمیل (closure)

بر اساس این اصل، چنانچه بخشی از تصویر یک شکل پوشانده شده یا جا افتاده باشد، ذهن به طور خودکار آن را تکمیل می‌کند و به صورت یک شکل کامل می‌بیند. به بیانی دیگر، چشم ما اشکال ناقص و ناتمام را به صورت کامل و یکپارچه می‌بیند. این اصل فقط به حس بینایی محدود نیست، فرض بر این است که همین اصل در تمام حواس عمل می‌کند (فرهنگ توصیفی روان‌شناسی: "بستگی"، ۱۳۸۶).

در کار هنرمندان خلاق دیده می‌شود که با به کار گرفتن آن بخش از شکل یا نقش مایه‌ای از یک تصویر که حاوی اطلاعات اساسی‌تری است، از پرداختن به جزئیات ملال آور و غیرضروری خودداری می‌کنند و تشخیص و تکمیل کل اثر را برعهده مخاطب می‌گذارند. این اصل در هنر سینما نیز جایی که کارگردان یک فیلم تشخیص بخشی از روند ماجرا را برعهده مخاطب خود می‌گذارد، کاربرد ویژه‌ای دارد. دامنه استفاده از اصل تکمیل همه انواع هنرها را تحت پوشش قرار می‌دهد اما کاربرد ویژه و قابل توجه آن در هنرهای تجسمی و معماری است.

اصل تکمیل بیشتر از دیگر اصول گشتالت در خدمت قانون پراگماتیک (کمال پذیری) عمل می‌کند و نقش مؤثرتری در ایجاد آن دارد.

#### ۵- روابط شکل و زمینه (figure/ground relationship)

اصل بنیادین ادراک بصری است که ما را در خواندن یک ساختار تصویر پردازی شده یاری می‌رساند. خوانش یک تصویر با توجه به تضاد میان شکل و زمینه است که ممکن می‌شود.

در یک تصویر پردازی، آنچه قابل تشخیص است و بیشتر به آن پرداخته می‌شود شکل، و مابقی زمینه نام دارد. به عبارتی دیگر آنچه توجه ما را بیشتر جلب می‌کند شکل و غیر از آن، زمینه است. دو نکته حائز اهمیت است: اول آنکه همواره زمینه، همان پس زمینه نیست و در مواردی میان این دو تفاوت‌هایی وجود دارد؛ دوم آنکه در مواردی تشخیص میان شکل و زمینه چندان هم آسان به نظر نمی‌رسد. اشکال دو هویتی از این گونه اند. اشکال دو هویتی، اشکالی هستند که در آنها شکل و زمینه به طور مداوم جای خود را عوض می‌کنند زیرا دارای خصوصیات و امکانات مشابه هم‌اند (شاپوریان، ۱۳۸۶، ص ۹۵). در این گونه از اشکال، شکل و زمینه همدیگر را تعریف می‌کنند.

به عبارتی شما با کشیدن یک شکل، زمینه را نیز می‌کشید، از این رو این دو غیرقابل تفکیک از هم اند. این پدیده در نماد آیینی و بسیار کهن «یین و یانگ» ریشه دارد.

اما معروف‌ترین شکل دوهویتی گلدان روبین یا نیمرخ پیتروپاول روبین است. «در گلدان روبین، مثبت و منفی بودن قسمت‌های شکل با یکدیگر تعویض می‌شوند و بستگی به آن دارد که به گلدان

توجه کنیم یا به دو نیمرخ که روبه‌روی یکدیگرند. تعیین آنکه کدام را اول می‌بینیم بسیار دشوار است. در حقیقت می‌توان گفت که هر دو را با هم می‌بینیم» (ای.دوندیس، ۱۳۷۱، ص ۶۲). از این رو، شکل و زمینه رابطه تنگاتنگی با هم دارند .

به‌طورکلی روابط میان شکل و زمینه با استفاده از خطای باصره، می‌تواند در راستای ایجاد وحدت، تأکید و جلب توجه مخاطب، قابلیت‌های زیادی از خود به نمایش بگذارد .

#### **۶- اصل سرنوشت مشترک (common fate)**

این اصل به جنبش عناصر موجود در یک گشتالت مربوط است. از این رو در یک ساختار بصری، عناصری که با هم و در یک راستا به جنبش در می‌آیند، به‌عنوان یک گروه واحد یا یک مجموعه دیده می‌شوند. در هنرهایی که از تصاویر یا علائم متحرک بهره می‌گیرند، این اصل کاربرد ویژه‌ای می‌یابد .

#### **۷- اصل فراپوشانندگی (inclusiveness)**

برطبق این اصل، در یک ساختار بصری گشتالت‌های کوچک‌تر تحت الشعاع گشتالت‌های بزرگ‌تر قرار می‌گیرند. به‌عبارتی گشتالت‌های بزرگ‌تر گشتالت‌های کوچک را می‌پوشانند. این اصل بیانگر این است که یک ساختار بصری در مجموع، ممکن است از چندین گشتالت کوچک تشکیل شده باشد که زیرمجموعه‌هایی برای گشتالت‌های بزرگ‌تر محسوب شوند. این گشتالت بزرگ‌تر از پراگمانس قوی تری نسبت به گشتالت‌های کوچک‌تر برخوردار است.